



اشاره:

حجه الاسلام دکتر محمد جعفری
دانشیار گروه کلام موسسه امام خمینی
در مقاله حاضر به بحث روشنفکری
دینی و بررسی ابعاد آن می پردازد.

روشنای مصباح و روشنفکری دینی

محمد جعفری

کنار هم نشانند بی آن که به تناقض و یا به کنار نهادن یکی به پای دیگری منجر شود. روشنفکری دینی گرچه ابتدائاً خود را راه میانه و معتدلی میان رویکرد روشنفکری لائیک و اسلام سنتی می دانست، اما در عمل به سوی تطبیق و بازسازی دین بر اساس مدرنیته حرکت نمود. این پروژه و پروسه فکری در جهان اسلام و نیز در کشور ما توراتی داشته و در یک سده‌ی اخیر، سه دوره متفاوت را پشت سر گذاشته است:

در یک سده گذشته ما با پروژه‌های با عنوان روشنفکری دینی مواجه بوده‌ایم که در فضای علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ما تاثیرگذار بوده است. روشنفکری دینی یک پروژه فکری و اجتماعی است که از تلاقی جریان روشنفکری و سنت دین‌باوری پدیدار شده است و معتقد به ضرورت دین در دنیای مدرن است. این جریان بر آن است که سنت را که مهم‌ترین جزء آن دین است، می‌توان با مبانی و مولفه‌های مدرنیته در

تطبیق دین با آموزه‌های مدرن، خواسته یا ناخواسته، حقیقت و هویت اصیل دین را ذبح می‌کند؛ از این رو در نقد و بررسی تفکرات این جریان فکری، هیچ‌گاه به خود تردید راه ندادند. با این تفاوت که استاد شهید، مرتضی مطهری (به دلیل شهادتش در اوائل انقلاب)، صرفاً با دو رویکرد اول روشنفکری دینی مواجه شد و علامه مصباح یزدی در حیات علمی خویش با هر سه رویکرد، مواجهه داشته و تلاش نمود که با روش معرفتی و مبتنی بر منطق و اندیشه‌ورزی، آن‌ها را مورد نقد قرار دهد. در ذیل به ترتیب به مواجهه‌ی آن پیر فرزانه با سه رویکرد روشنفکری می‌پردازیم:

۱. استاد مصباح و روشنفکری دینی علم‌گرا:

نظریه‌ی داروین از همان ابتدای شکل‌گیری در جهان مسیحیت، در چالش با متون دینی قرار گرفت. اما در کشور ما در میانه‌ی دهه ۴۰ شمسی برای اولین بار، نسبت این نظریه با قرآن، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و آقای یارالله سحابی کتابی تحت عنوان «خلق انسان» نگارش نمود و در آن کتاب، مدعی این شد که قرآن دقیقاً همان نظریه‌ی داروین مبنی بر تکامل انسان از انواع حیوانی دیگر را تأیید می‌کند. وی با مسلم انگاشتن تئوری تکامل و تفسیری تکاملی از برخی آیات قرآنی، این دیدگاه را کاملاً سازگار با قرآن می‌داند و حتی قرآن را مبتکر این رویکرد معرفی می‌کند. این ادعا، استاد مصباح را بر آن داشت که سلسله مباحثی را در نقد آن کتاب طرح نمایند. می‌توان ادعا نمود که این اولین ورود استاد به عرصه مباحث کلام جدید بود که در ذیل مبحث مهم نسبت علم و دین قرار می‌گرفت که در آن سالیان، چالش و کشمکش علمی فراوانی را برانگیخته بود. عده‌ای از اندیشمندان اسلامی در آن سال‌های دور، معتقد بودند که تئوری داروین با قرآن تنافی ندارد و اگر به اثبات علمی برسد، مشکلی برای آیات قرآنی پیش نمی‌آید. به نظر آن‌ها، این که خداوند فرمود انسان را از گل آفریده است، هرگز منافاتی ندارد که میان گل و انسان شدن مراحل بوده است که خداوند به آن‌ها اشاره یا تصریحی نکرده است. بر اساس این دیدگاه، در قرآن آیه‌ای که متضاد با اصل تحول باشد، نیامده است گرچه نمی‌توان درستی نظریه تکامل را نیز بر اساس قرآن اثبات نمود. اما استاد مصباح به تبع استاد خود، علامه طباطبایی بر این نظر بودند که این تئوری با قرآن سازگار نیست.^۱

به بیان مرحوم علامه طباطبائی، دیدگاه ثبات انواع و این که نسل حاضر از انسان به آدم و حوا باز می‌گردد، هر چند ضروری دین نیست، ولی آن را می‌توان از جمله ضروریات قرآنی دانست.^۲ ایشان از اساس تئوری

الف) دوره اول: رویکرد انطباق آموزه‌های دینی با علوم طبیعی و دستاوردهای تجربی غرب، که در کشور ما توسط مهندس مهدی بازرگان و دکتریدالله سحابی از دهه بیست شمسی آغاز می‌گردد. آن‌ها تحت تأثیر جریان حس‌گرا و تفکر پوزیتیویستی که ابتدا جهان عرب را در نوردیده بود (مانند فرید وجدی در کتاب «علی‌اطلال المذهب المادی» و نیز ابوالحسن ندوی در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین»)، از سویی ضرورت و جایگاه تفکرات فلسفی و متافیزیکی را زیر سوال بردند و از سویی دیگر مدعی شدند که آموزه‌های دینی با علم جدید کاملاً سازگارند و می‌توان و باید برای تبیین این آموزه‌ها از روش علمی استفاده نمود.

این رویکرد را می‌توان به خوبی در سه کتاب «راه طی شده»، «مطهرات در اسلام» و «ذره‌بی‌انتها» مهندس بازرگان (استفاده از فیزیک، ریاضیات و پزشکی برای توجیه آموزه‌های دینی) و کتاب «خلقیت انسان» آقای سحابی (استفاده از زیست‌شناسی و زمین‌شناسی برای جمع میان علم و دین) مشاهده نمود.

ب) دوره دوم: رویکرد انطباق آموزه‌های دینی با اندیشه‌های سوسیالیستی و اگزیستانسیالیستی که توسط روشنفکران چپ‌گرا مانند دکتر شریعتی در دهه‌ی چهل و پنجاه شمسی رقم خورد. در این رویکرد، روشنفکری دینی، بیشتر خود را وارد عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و جنبشی می‌کند و البته با رویکردی التقاطی، در صدد است که به زعم خود، یک پروتستانسیسم اسلامی ایجاد نماید.

ج) دوره سوم: رویکرد انطباق آموزه‌های دینی با علوم انسانی مدرن و غربی که از میانه‌های دهه شصت شمسی شکل گرفت. تکیه و تأکید این روشنفکری دینی بر تطبیق دین با آموزه‌های علوم انسانی مدرن در همه عرصه‌ها و نهایتاً نسبی، عصری و عرفی کردن دین در این بستر است.

عالمان اصیل دینی و احیاگران اندیشه‌ی ناب الهی همواره در تلاش بوده‌اند که اندیشه‌ی و باور دینی را از گزند انحرافات و تحریفات مصون نگه دارند. امام صادق علیه السلام، ویژگی بارز عالمان دین را حفظ حدود و ثغور اعتقادی جامعه می‌داند که با مرزبانی عقیدتی خود، مانع از رخنه شبهات در افراد ضعیف اعتقاد می‌شوند.^۱ حضرت علامه آیت‌الله مصباح را به حق می‌توان از اسلام‌شناسان دغدغه‌مندی دانست که در طی نیم قرن اخیر در مبارزه با انحراف و التقاط در صف اول مجاهدت علمی بوده است و تا آخرین لحظات زندگی خود نیز دست از این برنداشتند. ایشان به مانند شهیدمطهری بر این باور بودند که روشنفکری دینی از مصادیق بارز تحریف و تفسیر به رأی دین است که با



عالمان اصیل دینی و احیاگران اندیشه‌ی ناب الهی همواره در تلاش بوده‌اند که اندیشه‌ی و باور دینی را از گزند انحرافات و تحریفات مصون نگه دارند. امام صادق علیه السلام، ویژگی بارز عالمان دین را حفظ حدود و ثغور اعتقادی جامعه می‌داند که با مرزبانی عقیدتی خود، مانع از رخنه شبهات در افراد ضعیف الاعتقاد می‌شوند. حضرت علامه آیت‌الله مصباح را به حق می‌توان از اسلام‌شناسان دغدغه‌مندی دانست که در طی نیم قرن اخیر در مبارزه با انحراف و التقاط در صف اول مجاهدت علمی بوده است.

تکامل را در مورد انسان خطا دانسته و با استفاده از آیات قرآنی، خلقت استقلالی آدم را به کرسی می‌نشانند. علامه طباطبایی و استاد مصباح معتقد بودند که ظهور قریب به نص قرآن، با نظریه‌ی تکامل منافات دارد.^۴ گرچه شواهد تجربی بر دگرگونی‌های تدریجی دلالت می‌کند آن هم در مورد انتقال و تبدل صفتی به صفت دیگر؛ اما در زمینه تبدل نوعی به نوع دیگر ناتوان از دلالت است. البته استاد مصباح بیان می‌کند که قرآن دلالت بر این دارد که انسان از خاک آفریده شده است و این منافاتی ندارد که خاک به چیزی تبدیل و آن گاه به انسان تبدیل شده باشد ولی در برخی آیات قرآنی است که این احتمال را دفع می‌کند. مجموعه گفتارهای استاد در سال ۱۳۴۷ تحت عنوان «خلقت انسان از نظر قرآن کریم» توسط انتشارات شفق به چاپ رسید. آن چه در نقدهای استاد مصباح بر دکتر سبحانی برجستگی بیشتر می‌نماید، تحذیر ایشان نسبت به تحمیل پیش دانسته‌های علمی بر قرآن است. در واقع ایشان با ذکر موارد متعدد در کتاب آقای سبحانی، تاکید می‌کنند که مولف بدون در نظر گرفتن روش استنباط و منطق فهم دین و بدون آشنایی با حتی فقه اللغة عربی، همه همت خود را بر آن قرار داده است که به هر نحو ممکن، نظریه‌ی داروین را از دل آیات قرآن بیرون نکشد. استاد مصباح این کار را از مصادیق تفسیر به رأی دانسته است که زمینه تحریف قرآن و دین را فراهم می‌نماید. (برای مطالعه تفصیلی ر.ک به کتاب خلقت انسان از منظر قرآن کریم).

۲. استاد مصباح و روشنفکری دینی سوسیالیستی و التقاطی

تحولات داخلی روسیه در اوایل قرن بیستم، تأثیر عمیقی بر جنبش‌ها و تفکرات سیاسی جهان برجای گذاشت. نیافتن راه حل مناسب برای مشکلات جهان اسلام و حل عقب‌ماندگی آن از طریق ظاهر شریعت، و نیز بی‌اعتمادی به راه‌حل‌های پیشنهادی لیبرالیسم برای حل این معضلات، باعث شد که برخی از اندیشمندان مسلمان به آموزه‌های سوسیالیستی روی آورند و از مارکسیسم متأثر شوند. در ایران، محمد نخبست در دهه ۲۰ نهضت خدایپرستان سوسیالیست را پایه‌گذاری نمود و دکتر شریعتی نیز در دهه‌ی ۴۰، متأثر از اندیشه‌های سوسیالیسم و مارکسیسم، کتاب ابودر، سوسیالیست مسلمان را تدوین کرد.

شریعتی هم منتقد سنت بود و هم منتقد لیبرالیسم و هیچ یک را بر نمی‌تابید و معتقد بود که باید مانند مسیحیت یک پروتستان‌تیزم اسلامی صورت گیرد تا بتوان به اسلام اصیل بازگشت. تز اسلام منهای روحانیت او در این راستاست. دکتر شریعتی در مباحث سیاسی و اجتماعی کاملاً به فلسفه تاریخ دیالکتیکی و مارکسی و لوازم برآمده‌ی آن، باور داشت که از نمونه‌های آن می‌توان به تحلیل داستان هایبل و قابیل و نیز جامعه بی‌طبقه‌ی توحیدی او اشاره نمود؛ البته ناگفته نماند که وی به جنبه‌های ماتریالیستی و جبرانگاران مارکسیسم نقد جدی داشت. رویکرد شریعتی، زمینه ساز تفسیرهای التقاطی و سوسیالیستی از دین شد و افراد و جریان‌های متعددی را در آن سالیان، تحت تأثیر خود قرار داد. مضاف بر این وی با ورود به عرصه اسلام شناسی، در مباحثی که خارج از حیطه‌ی تخصص و دانش وی بود، به اظهار نظر می‌پرداخت که در بسیاری موارد، بستر ساز انحراف از تعالیم راستین دین می‌شد.

اندیشمندان اسلامی در آن زمان در نوع برخورد با شریعتی، روش‌های

متفاوتی را در پیش گرفتند. برخی بدون آن که مطالعه دقیقی از آثار او داشته باشند، فقط به نقد شخصیت و توهین به او روی آوردند و برخی نسبت به او حسن نظر داشته و تلاش کردند که با ارتباط بیشتر با او، اشتباهات او را تصحیح کنند. اما استاد مصباح رویه منحصر به فردی را در این میان در پیش گرفت. وی ابتدا با رایزنی با برخی رابطین با دکتر شریعتی، تلاش نمود که زمینه‌ی جلساتی را برای گفتگو با ایشان فراهم آورد. در وهله‌ی اول حتی استاد مصباح از علامه طباطبایی در خواست نمود که در جلسه‌ای با دکتر شریعتی ملاقات و بحث کند که با مخالفت علامه طباطبایی مواجه شد.^۵ در قدم دوم این خود استاد مصباح بود که دعوت به گفتگو را با دکتر شریعتی پذیرفت و علیرغم پذیرش شریعتی و دو بار سفر استاد به تهران، دکتر شریعتی در جلسه حضور نیافته و از گفتگو و نقد اندیشه و آثارش توسط استاد امتناع نمود.^۶

این بود که استاد در گام سوم، وارد عرصه نقد عمومی و علمی آثار شریعتی شد. ایشان بدون این که بخواهند وارد نقد جزئی اندیشه و مطالب شریعتی در آثارش بشوند، به نقد مسائل بنیادین و بنیان‌برانداز در افکار وی می‌شوند؛ مسائلی که با اصلی‌ترین اعتقادات یعنی مبدا و معاد مرتبط است. در واقع هم و غم استاد این بود که به اسم اسلام‌شناسی، ریشه اسلام یکی یکی زده می‌شود. اسلامی که خدایش یعنی ایده‌آل اخلاقی، امامتش، انتخابی و دموکراتیک، عدل الهی‌اش یعنی عدالت اجتماعی و زندگی اخروی سعادت‌مند، هم صرفاً در سایه خدمت به خلق و میهن‌پرستی و آزادی به دست می‌آید.^۷

استاد مصباح با اذعان به این که گفتارها و نوشتارهای شریعتی، طبعاً آثار مطلوبی هم داشت اما خطر بالفعل و بالقوه آن را بسیار بیشتر می‌دانست که خصوصاً همان گونه که استاد از قبل پیش‌بینی می‌نمود، در اوائل انقلاب در چهره مجاهدین خلق و فدائیان خلق و تفکرات التقاطی، آسیب‌های خود را در عرصه نظر و عمل نشان داد. به گفته‌ی خود استاد: «نقشی که این افکار بازی می‌کرد، آن بود که متدینان را ابتدا به اسلام نوین که واسطه برزخی است بین اسلام سنتی و مارکسیسم، رهبری می‌کرد و بعد هم باعث ملحق شدن آنان به سوسیالیسم می‌شد و بالاخره، اندک مفاهیم دینی که در افکارشان باقی مانده بود را انکار می‌کردند و به گروه‌های لامذهب و حتی ضد‌مذهب، ملحق می‌شدند».^۸

باری! استاد مصباح گرچه در نقد اندیشه‌های شریعتی کتابی نوشت اما خطابه‌های آتشین و تند و تیز و البته اندیشه‌محور داشت که باب طبع حتی برخی دوستان ایشان هم نبود تا چه رسد به افرادی که با روحانیت و تفکر سلیم دینی زاویه هم داشتند.

یکی از اتهاماتی که نسبت به آیت‌الله مصباح مطرح شده و می‌شود، ادعای اختلافات اساسی میان ایشان و شهیدیهستی است. منشأ این اتهام نیز مربوط می‌شود به اختلاف دیدگاهی که میان شهیدیهستی و آیت‌الله مصباح در روش برخورد با برخی از اندیشه‌های غیر اصیل دکتر شریعتی وجود داشته است.

دیدگاه آیت‌الله مصباح و استاد مطهری درباره دکتر شریعتی، تقریباً شبیه هم بود. اما مواضع شهیدیهستی در مقابل اشتباهات دکتر شریعتی، آرام‌تر و ملایم‌تر از آن دو بزرگوار بود. لکن عده‌ای اختلاف روش در این

آن، دین و معارف دینی در صورتی می‌توانند پاسخگوی نیازهای معاصر باشند که با گزاره‌های مدرن انطباق و تلائم یابند. با این توصیف، لازمه‌ی بقای دین در دنیای مدرن، عصری و عرفی شدن آن است و عالمان دینی، در تمامی عرصه‌های معارف دینی بایستی فهم خود را از دین با دستاوردهای علوم انسانی و عقلی عصر خود منطبق سازند و پیش از اطلاع از آن دستاوردها به سراغ فهم متون دینی نروند. مهم‌ترین مشکلی که این نظریه ایجاد می‌نماید، نسبی شدن دین در طول زمان است و این که متناسب با عقلانیت هر دوره باید معارف دینی ما تغییر نماید. پرچمدار این تفکر، جناب دکتر عبدالکریم سروش و آقای محمدمجتهد شبستری بودند که از سال ۱۳۶۶ به طرح نظریات خود در کیهان فرهنگی آن زمان پرداختند و از ابتدای دهه‌ی ۷۰ با تشکیل حلقه‌ی کیان و چاپ مجله‌ای با همین نام، در صدد ترویج این نظریه برآمدند.^{۱۱}

برخی از لوازم فکری نظریات روشنفکری پس از انقلاب عبارت بودند از نفی جامعیت و کمال اسلام، طرح دین اقلی و اکثری، ناواقع‌گرایی در حوزه‌ی معرفت‌شناسی و ارزش‌ها، نسبی‌گرایی، پلورالیسم دینی، سکولاریسم و نفی مردم‌سالاری دینی، لیبرالیسم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تأکید بر معیاریت حقوق بشر، نادیده‌گرفتن و حتی مبارزه با بعد فقهی اسلام، نظریه‌ی تعدد قرائت‌ها و... که در قالب مقالات نشریه کیان به جامعه علمی و فرهنگی عرضه می‌شد و البته در دوره پس از دوم خرداد به صورت بسیار وسیع و با حمایت‌های نهادهای دولتی و نیمه دولتی، به صورت یک حمله همه جانبه علیه دین و مقدسات دینی درآمد.

در این میان این استاد مصباح بود که همانند ادوار گذشته و بدون در نظر گرفتن جایگاه و شخصیت خویش، و به حکم «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَلْيُ الْعَالِمُ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمَهُ»^{۱۲}، یک تنه به میدان مبارزه با این افکار انحرافی برآمد و با سخنرانی‌های خود در مجامع حوزوی و دانشگاهی و نیز مجامع دینی مانند نماز جمعه تهران،^{۱۳} و نیز جلسات پرسش و پاسخ دانشجویی^{۱۴}، آتش به خرمن این عقاید نادرست افکند و البته همان گونه هم که خود پیش‌بینی می‌کرد، هدف و آماج شدیدترین توهین‌ها و تهمت‌ها پس از انقلاب اسلامی قرار گرفت. در ذیل به برخی از اندیشه‌های انحرافی آن دوره و مواجهه استاد با آن‌ها اشاره می‌نماییم:

الف) نسبت سکولاریسم و اسلام، توافق یا تقابل

یکی از موضوعات کلانی که محل نزاع و چالش علامه مصباح یزدی رحمته با جریان روشنفکری بوده، مسأله «سکولاریسم» است. با شکل‌گیری انقلاب اسلامی و

موضوع را به معنای اختلافات اساسی میان شهیدیهستی و استاد مصباح معنا کرده، سعی در متقابل جلوه دادن این دو شخصیت در زمینه‌های فکری و عاطفی داشته و دارند. در حالی که اولاً: روابط میان شهیدیهستی و آیت‌الله مصباح از جهت فکری و عاطفی بسیار نزدیک و صمیمانه بود و «یکی از صمیمانه‌ترین دوستی‌ها را» این دو با هم داشتند؛ ثانیاً، شهیدیهستی هم، نسبت به آثار دکتر شریعتی منتقد بوده و اشتباهات دکتر را زیاد و مهم می‌دانست. به عنوان نمونه شهیدیهستی در جلسه‌ای که درباره اندیشه و آثار دکتر شریعتی تشکیل شده بود، می‌گوید: «... [شریعتی] خامی‌های فراوان دارد و کار تحقیقی مستندش از کار قریحه‌ای و ذوقی‌اش بسیار کمتر است. من می‌دانم که او در این برداشت‌های سلیقه‌ای و ذوقی که می‌تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد، ضررها هم زده و یا می‌زند. اما در کنار این ضرر زدن‌ها، سودها و جاذبه‌هایی برای عده زیادی از افراد دختر و پسر جوان به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد. آیا از این ضرر و سود کدام بیشتر است؟ نمی‌دانم. این مسأله به آمارگیری احتیاج دارد. در دایره‌ی آگاهی من، کسانی که به وسیله‌ی کتاب‌ها و سخنرانی‌های شریعتی با اسلام آشنا تر شده‌اند و به اسلام رو آورده‌اند، فراوانند؛ اما کسانی که منحرف شده باشند و انحرافشان مستند به این نوشته‌ها باشد، در دایره شناسایی من، چندان نیست. ولی این شناسایی من است؛ ممکن است شناسایی آقای مصباح عکس این باشد، ممکن است شناسایی دوستان دیگر عکس این باشد...»^۹

آری، اختلاف شهیدیهستی با شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مصباح و شهیدمطهری، نه در اصل اشتباه و مردود بودن بخشی از آثار دکتر شریعتی، بلکه در برآیند مثبتات و منفیات نشر اندیشه و آثار دکتر شریعتی و پاره‌ای از شیوه‌های برخورد با اشتباهات بوده است. انتقادهای آیت‌الله مصباح و شهیدمطهری نسبت به افکار و آثار دکتر شریعتی نیز تنها برای جلوگیری از انحراف جامعه و اصلاح اشتباهات وی بوده است. تا حدی که پس از شنیدن خبر وفات دکتر شریعتی، آیت‌الله مصباح می‌گوید: «من در تمام این سال‌ها تلاش می‌کردم تا با اشتباهات و انحرافات دکتر مقابله کنم و آرزویم این بود که ایشان اصلاح می‌شود و قلم و بیان او در خدمت اسلام و قرآن قرار می‌گرفت».^{۱۰}

استاد مصباح و روشنفکری دینی عرفی‌گرا

همان گونه که گذشت، پس از انقلاب، پاره‌ای از روشنفکران دینی به سمت انطباق دین و معارف دینی با علوم انسانی مدرن، گرایش پیدا کردند که بر اساس



استاد مصباح رویه منحصر به فردی را در این میان در پیش گرفت. وی ابتدا با رایزنی با برخی رابطین با دکتر شریعتی، تلاش نمود که زمینه جلساتی را برای گفتگو با ایشان فراهم آورد. در وهله‌ی اول حتی استاد مصباح از علامه طباطبایی در خواست نمود که در جلسه‌ای با دکتر شریعتی ملاقات و بحث کند که با مخالفت علامه طباطبایی مواجه شد. در قدم دوم این خود استاد مصباح بود که دعوت به گفتگو را با دکتر شریعتی پذیرفت و علیرغم پذیرش شریعتی و دو بار سفر استاد به تهران، دکتر شریعتی در جلسه حضور نیافته و از گفتگو و نقد اندیشه و آثارش توسط استاد امتناع نمود.

و روزنامه‌های ژورنالیست سیاسی مطرح می‌شد، بحث پلورالیسم دینی یا قرائت‌های مختلف از دین بود. برخی حقیقت واحد را نفی می‌کردند و برخی از قرائت‌های متعدد از حقیقت واحد سخن گفته و عده‌ای به همزیستی ادیان و مذاهب مختلف در کنار یکدیگر می‌پرداختند. نظریه‌ی قرائت‌های مختلف از دین تا حدی در آن زمان، سکه‌ی رایج شده بود که حتی رئیس‌جمهور وقت هم به آن پرداخته و اختلاف فتاوا و تفاسیر علما را نشانه‌ی از حقانیت این نظریه می‌دانست.

آن عالم بصیر و آن پیر فرزانه، در سخنرانی‌های روشنگرانه‌اش در اواخر دهه هفتاد، بارها بر این نکته پافشاری می‌نمود که زیانبارترین و خطرناکترین نظریه‌ای که از صدر اسلام تاکنون برآمده و کین دینت و ایمان را به سخره می‌گیرد، نظریه قرائت‌های مختلف از دین است. آری بر اساس این تئوری و مبتنی بر سیالیت فهم و اندیشه، دیگر جایی برای فهم اصیل و ناب از دین باقی نمی‌ماند و سره و ناسره و خالص و بدلی در دین به یکسان انگاشته می‌شود. مجتهد شیبستی در آن ایام نوشته بود: «تمامی متون بدون استثناء، تفسیرهای متعدد را برمی‌تابد و تنها تفسیر ممکن و درست، اصلا معنا ندارد».^{۱۵} و نیز وی حقیقت تدین را، تعلق خاطر به حقیقت متعالی تعبیر می‌کرد که با هرگونه حیات اجتماعی و سیاسی می‌تواند خود را وفق دهد.^{۱۶} استاد علامه آیت‌الله مصباح در کتاب تعدد قرائت‌ها، به نقد مبانی و لوازم این نظریه پرداختند.



ج) نسبت اسلام و خشونت:

اندیشه‌های آیت‌الله مصباح یزدی رحمته‌الله علیه به عنوان یکی از برجسته‌ترین مجتهدان و فیلسوفان فقه سیاسی معاصر، در طول عمر با برکت ایشان مورد تهمت‌ها و هجمه‌های رسانه‌ای شدیدی از سوی برخی جریان‌های فکری و سیاسی قرار گرفته است. از مهم‌ترین این هجمه‌ها، معرفی ایشان به عنوان «تئوریسین خشونت» و نافی حقوق شهروندان و آزادی‌های مدنی مردم است؛ نقدی که برخواست از عدم آگاهی دقیق با اندیشه‌ها و سیره عملی ایشان است. واقعیت مواضع آیت‌الله مصباح در ورای این هجمه‌های رسانه‌ای چه بود و ایشان از چه اندیشه‌ای دفاع می‌کرد؟ حق این بود که استاد با نگرشی فلسفی و قرآنی، به صورت مستدل، با تعریف و تحلیل دقیق مفهوم خشونت، به دسته‌بندی آن پرداخته و نظر اسلام را در هر بخش به صورت مستدل بیان می‌نمود. ایشان از خشونت قانونی و مشروع و خشونت غیرقانونی و نامشروع سخن می‌گفت و پس...

اما چرا استاد عزیز ما اساسا به این بحث ورود کردند؟ ایشان، خود در جایی به فلسفه این امر، اشاره کردند: «هدف از این که، به‌خصوص طی چند سال اخیر، مسأله خشونت را به عنوان ضدارزش مطلق مطرح می‌کنند و در مقابل، تسامح، تساهل، مدارا و نرمش را به عنوان ارزش مطلق مطرح می‌کنند (و چنان این تبلیغات گسترده و حساب شده در رسانه‌ها، مطبوعات و مجلات انجام می‌گیرد که حتی برخی از خواص فریب خوردند و به دام توطئه‌های فرهنگی دشمن افتادند)، چیزی جز گرفتن غیرت و تعصب دینی از مردم مسلمان نیست، تا در موقع لازم به دفاع از اسلام و انقلاب برنخیزند... این‌جا بود که بنده، بر حسب تشخیص خودم، احساس کردم که خطر فرهنگی عظیمی ما را تهدید می‌کند و به صحنه آمدم و تصمیم گرفتم که به شبهات و القائات دشمنان پاسخ گویم و مردم را هشیار سازم و عافیت‌طلبان و کسانی

بازگشت دین به عرصه سیاست و اجتماع، بنیان بسیاری از تئوری‌های سکولاریستی که در طی دو سه قرن به صورت متصلب درآمده بود، شکسته شد و نظریه‌پردازان مباحث سیاسی را انگشت به دهان نمود. تئوری مردمسالاری دینی که در قالب نظریه‌ی ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ارائه شد، به حق، یکی از مترقی‌ترین نظریات سیاسی قرن بیستم بود که در مقام تحقق هم کارآمدی خود را نشان داد. آن چه بعد از انقلاب اسلامی، ضروری می‌نمود، تبیین ابعاد این تئوری بر اساس یک نظام منسجم عقلانی و مبتنی بر مفاهیم تعریف شده‌ی سیاسی روز بود. گرچه کتاب‌های متعددی برای تبیین این نظریه در دهه ۶۰ و ۷۰ تدوین و تولید شده بود اما بی‌اغراق باید گفت این استاد مصباح بود که مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی را به عنوان دو رکن مقوم نظام اسلامی در قالبی نو تبیین، و ابعاد آن را واکاوی و تحلیل نمود و چالش‌ها و سوالات پیرامون نظام سیاسی اسلام را پاسخ داد. ایشان به ترتیب در طی سه کتاب «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»، «سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت» و کتاب وزین «حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه‌ی ولایت فقیه»؛ مباحث ارزشمند خود را در این زمینه ارائه نموده و در برابر نفوذ و رخنه تفکر سکولاریسم در اسلام، سد سبکداری ساختند. طبعاً این واقعیت بود که روشفکران لائیک و دینی را به شدت نسبت به ایشان حساس نموده و آن‌ها را در ستیز با شخص ایشان قرار داد

ب) تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم: از جمله مباحثی معرفتی که در سال‌های پس از دوم خرداد به صورت جدی حتی در نشریات غیرعلمی

بود و البته اگر نبود روشنگری دینی این پیر فرزانه، معلوم نبود که التقاط و تفکر نسبی گرایانه در آن سال‌ها، دیگر برای دین، حتی محکماتی باقی بگذارد و همین باعث شد که مقام معظم رهبری، ایشان را ملقب به «مطهری زمان» نموده و وی را عقبه‌ی تئوریک نظام بخواند.

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

پی‌نوشت‌ها

۱. طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، جلد اول، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳، ص ۱۷.
۲. محمدتقی مصباح یزدی، خلقت انسان از منظر قرآن کریم، قم، شفق، بی‌تا، صص ۹۱-۹۲.
۳. المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۱، ص ۱۶۵، ص ۲۵۵.
۴. همان، ص ۲۸۴.
۵. رضا صنعتی، مصباح دوستان، قم، دفتر جریان‌شناسی تاریخ معاصر، ۱۳۸۳، صص ۱۴۶-۱۴۷.
۶. همان، صص ۱۴۸-۱۵۱.
۷. همان، صص ۱۵۵-۱۶۳.
۸. همان، ص ۱۷۰.
۹. رک شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، ص ۶۴۳.
۱۰. در بخش اختلافات استاد مصباح با دکتر بهشتی از نوشته‌ی دوست فاضل دکتر جوآزاده، محقق و استاد تاریخ معاصر بهره بردم. (برای تفصیل بحث درباره نقدهای آیت‌الله مصباح به اندیشه و آثار دکتر شریعتی، و برخی اختلاف‌های روشی میان آیت‌الله مصباح و شهید بهشتی در این موضوع، همچنین اطلاع از شواهد و نمونه‌های متعدد از روابط بسیار نزدیک میان آیت‌الله مصباح با شهید بهشتی، رک: رضا صنعتی، گفتن‌ان مصباح، فصل چهارم: آیت‌الله مصباح، دکتر شریعتی و شهید بهشتی، صص ۱۹۹-۲۹۳، مصباح دوستان، ص ۱۲۷-۱۹۶).
۱۱. هر دو روشنفکر مزبور به نسبت دین و معارف دینی باور داشتند با این تفاوت روش که آقای سروش از درجه معرفت‌شناسی دینی و آقای شهبازی از رهگذر مباحث هرمنوتیکی، این نظریه را تئوریزه می‌کردند. استاد مصباح در همان سالیان این نظریه را پارادوکسیکال و خود متناقض می‌خواندند بدین معنا که امکان جمع میان دین و مبانی تجدد وجود ندارد. این حقیقت را برخی روشنفکران دینی بعدها با نظریات ساختار شکن خود مانند معنویت مدرن پذیرفتند.
۱۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۳.
۱۳. حاصل آن سخنرانی‌ها، دو کتاب «نظریه سیاسی اسلام» و «نظریه حقوقی اسلام» می‌باشد.
۱۴. حاصل آن جلسات، کتاب‌های «پاسخ‌های استاد به جوانان پرسشگر»، «پرسش‌ها و پاسخ‌ها» (۵ جلد)، «کاوشها و چالشها» (دو جلد) می‌باشد.
۱۵. محمد مجتهد شهبازی، «قرآنت رسمی از دین»، راه نو، ش ۱۹، شهریور ۱۳۷۷، ص ۲۰.
۱۶. همو، نقدی بر قرآنت رسمی از دین، صص ۱۰۵-۱۰۶.
۱۷. استاد مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۳۱.
۱۸. برای مطالعه تفصیلی برخی از این صحنه‌ها، رجوع نمایید به کتاب «به پیشواز خورشید غرب»: سفرنامه استاد به اسپانیا و آمریکای جنوبی.
۱۹. استاد بارها در دهه هفتاد دعوت به مناظره با دکتر سروش را پذیرفت و دکتر سروش هم به بهانه‌های واهی، از پذیرش این امر، طفره می‌رفت. (به‌عنوان نمونه ببینید روزنامه‌ی اصلاح طلب صبح امروز، تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۷۸)
۲۰. استاد مصباح در نیمه دوم دهه ۷۰ به شدت منتقد سیاست‌های فرهنگی دولت دوم خرداد بود و علیرغم جایگاه وزین خود، برای مناظره با وزیر وقت اعلام آمادگی نمود که نهایتاً با طفره رفتن آقای مهاجرانی انجام نشد. رک مصباح دوستان، صص ۲۹۲-۳۰۱.

را که در اثر تبلیغات دشمن به خواب غفلت رفته‌اند، بیدار گردانم و لاقبل با ایجاد تردید و شک در باورها و اندیشه‌های کاذبی که تحت تأثیر تبلیغات فرهنگی غرب کسب کرده اند، آن‌ها را متوجه خطر عظیمی بکنم که کیان فرهنگ و دین آن‌ها را تهدید می‌کند و با ایراد شوک به جامعه و طرح پرسشهایی باعث گردم که کمتر آنان تحت تأثیر آن تبلیغات دشمنان قرار گیرند»^{۱۷} از این جهت بود که جناب استاد، بی‌هراس از اتهام‌زنی‌ها، قرائت‌های لیبرالی و رحمانی از اسلام را نفی می‌کردند و با گفتار مستحکم خود، ثابت می‌نمود که این نوع برداشت‌ها از اسلام، ناروشمند و مخالف با مبانی استنباط و منطق فهم دین است و زمینه انحرافات جدی را در تفکر دینی فراهم می‌نماید.

د) نسبت دین و حقوق

یکی دیگر از مباحث سوال برانگیز در آن دوره، مقوله نسبت میان دین و حقوق است که با توجه به اقتضاعات مباحث مدرن در این عرصه، سوالات و چالش‌هایی را در برابر دین قرار داده است. استاد مصباح با ورود به این عرصه و نظریه‌پردازی در آن، زمینه‌ها و بسترهای ارزشمندی جهت تولید و توسعه ادبیات دینی در حوزه‌ی این علم انسانی فراهم نمودند. ایشان مباحث درون دینی را در کتاب «حقوق و سیاست در قرآن» و مباحث عقلی را در «کتاب نظریه حقوقی اسلام» طرح نمودند. با توجه به سوالاتی که در مورد بیانیه‌ی حقوق بشر جهانی و نسبت آن با دین اسلام مطرح بود، ایشان به طرح مباحثی در این رابطه پرداختند که در کتاب «نگاهی گذار به حقوق بشر در اسلام» به چاپ رسید. مقوله حقوق زن در اسلام هم همواره مورد چالش غرب‌گرایان و دل‌بردگان اندیشه لیبرالی بوده که استاد مصباح در کتاب «زن یا نیمی از پیکر اجتماع»، نظریه‌ی اسلام را در مورد جایگاه زن در اسلام و حقوق مترقی او نسبت به مکاتب غربی تبیین می‌نمایند. طرح برخی از این مباحث توسط حضرت استاد در دانشگاه‌های اروپایی و آمریکای جنوبی، نگرش بسیاری از اساتید و دانشجویان این دانشگاه‌ها را نسبت به اندیشه متعالی اسلام، تغییر داده و آن‌ها را مسحور عظمت فکری اسلام و اندیشمندانش می‌ساخت.^{۱۸}

ورود استاد به عرصه‌ی گفتگوهای مناظره‌گونه هم در امتداد همین رسالت روشنگری، قابل تحلیل است. از عدم پاسخگویی دکتر سروش^{۱۹} و آقای عطاءالله مهاجرانی^{۲۰} به مناظره با استاد مصباح که بگذریم، می‌توان به مناظره استاد با حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی، اشاره نمود که حول موضوع تساهل و تساهل در اسلام شکل گرفت و طرح بحث عمیق و وزین استاد در آن مناظره، خود زمینه‌ساز غلبه گفتن تمدنی اسلامی بر تفکر لیبرالی روشنفکری شد. این‌ها صرفاً پاره‌ای از تشعشات نور علم و خرد آن عالم بصیر



دیدگاه آیت‌الله مصباح و استاد مطهری درباره دکتر شریعتی، تقریباً شبیه هم بود. اما مواضع شهید بهشتی در مقابل اشتباهات دکتر شریعتی، آرام‌تر و ملایم‌تر از آن دو بزرگوار بود. لکن عده‌ای اختلاف روش در این موضوع را به معنای اختلافات اساسی میان شهید بهشتی و استاد مصباح معنا کرده، سعی در متقابل جلوه دادن این دو شخصیت در زمینه‌های فکری و عاطفی داشته و دارند.